

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

جیلانی لیبیب

برلین - ۶ مارچ ۲۰۱۴



ابوالقاسم لاهوتی، شاعری فرامرز

(قسمت دهم و آخر)

چکامه های زیر بر مبنای اشتهار آنها در میهن رابعه، سنائی، مولوی، جامی، واصل، بیتاب، پژواک، و بیش از همه به دلیل پیوند آهنگهای دلنشین احمد ظاهر، استاد رحیم بخش، استاد یعقوب قاسمی، ساریان و ... با این ترانه ها، برگزیده شده اند:

همت کنید ای دوستان
دشمن به میدان آمده؛
با حرص خرس گرسنه
با مکر شیطان آمده

آمد به قصد جان ما
بر ضد فرزندان ما
این سگ، برای نان ما
نزدیک انبان آمده

هاراست، هار، این بی شرف
شمشیر هم دارد به کف
یک صف شویم از هر طرف
جلاد انسان آمده

یک صف شده او را زنیم
شمشیر او را بشکنیم
پامال و نابودش کنیم
کو دشمن جان آمده

اردوی سرخ نامور
در زیر حکم راهبر
بر کشتن این جانور
چون بحر جوشان آمده

هر صاحب ناموس و نام
راحت بخود سازد حرام
تا روز هیتلر را تمام
بیند به پایان آمده

«یار از دل من خبر ندارد یا آه دلم اثر ندارد»

(از آثار قدیمی)

جز عشق جهان هنر ندارد
یا دل هنر دگر ندارد
یا موسم صبر من خزان شد
یا نخل امید بر ندارد
یا بر رخ من نمیشود باز
یا قلعه بخت در ندارد
یا وصل تو قسمت بشر نیست
یا طالع من ظفر ندارد
یا دامن رحم تو طلسم است
یا ناله من شرر ندارد
یا تیر تو بگذرد نهانی
یا سینه دل سپر ندارد
یا عشق خط امان به او داد
یا دل ز بلا حذر ندارد
یا چشم تو با دلم رفیق است
یا شیر سیه خطر ندارد
یا با دل خسته مهربان باش
یا جان بستان، ضرر ندارد!

چند رباعی و دوبیتی:

دلدار مرا ز من ملالی ست مگر
آسایش دل کار مُحالی ست مگر
یکروزه، در انتظار او پیر شدم
هر ساعت انتظار سالی ست مگر

ای شب تو به روزگار من میمانی

ای ماه نهان به یار من میمانی
ای ابر سیه، تو هم به این حالت زار
بر دیده اشکبار من میمانی

امشب به منت هوای جنگ است مگر
دل میشکنی، دل تو سنگ است مگر
هردم ز برم گریختن میخواهی
در سینه من جای تو تنگ است مگر

تو آن ما هی که حسنت را ضرر نیست
تو آن شاهی که مُلکت را خطر نیست
به دل راحت بمان وز کس میندیش
که در این خانه، يك جا بیشتر نیست

بگردت گر حصار از سنگ سازند
رهش را چون دل من تنگ سازند
شکافم قلعه را، پیش تو آیم
ز خونم گر زمین را رنگ سازند

الهی مآند این دل، خانه تو
تو بلبل باشی و دل لانه تو
کتاب کودکان گردد به مکتب
پر از حرف من و افسانه تو

ز راه دیده در دل خانه کردی
سپس، این خانه را ویرانه کردی
نگویم، ز آنچه کردی یا نکردی
فقط يك گپ، مرا دیوانه کردی

کمان ابرو، کمانت را ببوسم
سنان مژگان، سنانت را ببوسم
کمند افغن، بگیرم گیسویت را
صدف دندان، لبانت را ببوسم

نه روز آئی که شادابیت ببینم
نه شب خوابم که در خوابت ببینم
زمین را میکنم از اشک، دریا
چو ماهی، بلکه در آبت ببینم

برای نگاشتن این مطلب، بالخاصه از جلد اول و دوم دیوان ابوالقاسم لاهوتی، به کوشش و گردآوری احمد بشیری، انتشارات Middle Eastern, jahan Book Co، سال ۱۹۸۵ عیسوی و دیوان اشعار ابوالقاسم لاهوتی، نسخه مسکو، سال ۱۹۷۵ عیسوی بهره برده شده است.

پایان